

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
 اخبار داخلی - شماره ۸ (دوره دهم)
 آبان ماه ۲۵۳۶

به دامش بفساد کم کم ناامید و آهنگ بازگشت کرد در آجرین لحظه، دو گوناگون در دلتش جان گرفت: دهکده‌ای که در آن زندگی می‌کرد، سدر درختان
 ناگهان احساس کرد که چیزی در دام را بالا کشید و لاکپشتی بود کوچکی که بساهاگاه روز قهایب شده
 را دید که در قلاب گیر کرد
 عمر می‌کند و آن را حده
 اگر جوان باشد، گناه هم
 قلاب را برداشت و لاا
 می‌گوید نه او گفت
 آن کوچولوی
 می‌آورد؟ تو را
 را دید که در
 عمر می‌کند و
 اگر جوان باشد،
 قلاب را برداشت
 می‌گوید نه او
 رسید، که
 می‌آورد
 تو بله



سه ماه تعطیلی

فیلمی از امور سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
 سرپرست و کارگردان: شاپور قریب



وزیر فرهنگ و هنر بلغارستان در ایران



خانم «لود میلایو یوکووا» وزیر فرهنگ و هنر بلغارستان ماه گذشته از ایران دیدار کردند. ایشان که همزمان رسمی وزارت فرهنگ و هنر بودند، بدعوت سرکار خانم امیرارجمند فرصت یافتند که در مدت توقفشان در ایران با فعالیتهای کانون و گروهی از چهره‌های فعال زنان ایران آشنا شوند.

افتخاری برای کانون

بفرمان اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر سرکارخانم آذردهخت شهبابی بازرسی ویژه مدیر عامل و آقای حسین سماکار مدیر امور مالی و سرپرست دفتر برنامه و بودجه مفتخر به دریافت نشان درجه ۵ تاج شدند. طی

مراسمی که در سالن کنفرانس ساختمان مرکزی ترتیب یافت نشانها و احکام آن از سوی سرکار خانم امیر ارجمند به نامبردگان اهدا گشت.

کوششهای مرکز هنرهای تجسمی

ماه گذشته آقایان ابوالفضل همتی، کورش حمزوی و سید مهدی هجتمهد از سوی مرکز هنرهای تجسمی به کتابخانه کرمان اعزام شدند.

در کتابخانه‌های ماهان، رفسنجان کلاسهای نقاشی تشکیل شد. در کتابخانه رفسنجان درختی به ارتفاع یک متر با تکنیک کلاژ توسط اعضای کتابخانه تهیه شد. این درخت در مراسم افتتاح کتابخانه شماره ۲ مورد توجه آقای راکفلر قرار گرفت و از سوی سرکار خانم امیرارجمند به ایشان اهدا شد.

در کتابخانه شماره یک کرمان نیز بچه‌های کتابخانه با الهام از کارهای اهداء شده آقای راکفلر طرح سوسماری را با طول سه متر تهیه کردند.

در این سفر آقای کورش حمزوی کلاس فیلمسازی نقاشی متحرک را در کتابخانه شماره یک کرمان تشکیل دادند. علاقه و شوق اعضای کتابخانه‌ها به حدی بود که در این مدت کم فیلمی را به نام «قلاب» ساختند.

علیاحضرت شهبانو در مراسم افتتاح کتابخانه، از این فیلم دیدن کردند و کار جمعی اعضاء کتابخانه را ستودند.



مهر ماه در کتابخانه‌های منطقه يك

مراجعه کتابداران همه‌گونه همکاری و اشتراك مساعی را بعمل آورند.»

تماس و گفتگو با مسئولان و مربیان با آغاز سال تحصیلی افزایش یافت و در نواحی فعالیتهای وسیع برای تدارك گشایش کتابخانه‌های جدید بمناسبت زادروز گرامی علیاحضرت شهبانو ایران (۲۲ مهرماه) در نهمان، گرگان، گنبد، آمل، سنگسر، سمنان، کاشمر، شهداد و کرمان (شماره ۲) انجام گرفت. برنامه‌ریزی فوق‌العاده برای تدارك بهتر جشن فرهنگ و مردم، دوازدهمین فستیوال بین‌المللی فیلم کودکان و نوجوانان، هفته‌كودك هفته جوانان، جشن فرهنگ و هنر و بسیاری برنامه‌های دیگر که در کنار برنامه‌های جاری کتابخانه‌ها شکل گرفت. کلیه روستا و کارشناسان با همکاری امورآموزش کانون در جلسه‌ای یکروزه در زمینه نحوه انتخاب کارکنان به‌مشاوره نشستند همچنین با کوشش و پیگیری همکاران گرامی و صمیمی در نواحی دوازدهمین فستیوال بین‌المللی فیلمهای کودکان و نوجوانان از نهم آبان ۲۵۳۶ به تدریج آغاز شده و دامنه این فعالیت به‌شکلی است که تا روزهایی از آذرماه نیز کودکان و نوجوانان موفق بدیدن فیلم‌ها خواهند شد.

سی و دو شهر، رشت، لاهیجان، لنگرود، رودسر، فومن، ساری، گرگان، بابل، چالوس، رضائیه، تبریز، میانه، زنجان، کرمانشاه، سنندج، همدان، ملایر، کرمان، بندرعباس، سیرجان، بم، مشهد، تربت‌حیدریه، گناباد، بیرجند، زاهدان، زابل، خاش، ایرانشهر، چابهار و سراوان از شهرهای نواحی منطقه يك، صحنه این فعالیت بوده است.

سرعت عمل و علاقه در اجرای برنامه‌ها، تماس با مقامات استانی و شهری و صاحبان سینماها، دقت در رفع مشکلات که در هر لحظه امکان اتفاق آن هست، موجب شده تا این برنامه انجامی شایسته بیابد. بجااست از این همکاری جمعی که از تجربه سالیان گذشته و کوشش امور جشنواره‌ها و نمایش بهره دارد یادکنیم، و از همه همکاران نواحی سپاسگزار باشیم.

در اینجا، با تأکید بر فعالیتهای ارزنده‌ای که هفته کتاب برای شناساندن کتاب و کتابخانه‌ها انجام گرفته از همکاران می‌خواهیم برگزیده این کوششها را برای ما بیان کنند تا برای اطلاع همگان در کارنامه درج شود. همچنین برنامه‌ریزی فعالیتهای فرهنگی آینده کتابخانه‌ها

هفتمین ماه سال ۲۵۳۶، مهرماه آغاز کوشش‌های تازه دانش‌آموزان است برای آنچه که آموزگاران و مدرسه‌ها به آنها عرضه خواهند کرد. تردیدی نیست که آموزش مدرسی کودکان و نوجوانان اگر در همین موضع آغاز و پایان گیرد نسل آینده نخواهد توانست جهان‌بینی لازم را برای برخورد با مسائل پیرامون خود، کسب کند و روبرو شدن با زمینه‌های متنوع و گوناگون، دانشها، هنرها و فنون چه از حیث مطالعه و چه در برخورد مستقیم با نمود این کوششها برای کودکان و نوجوانان ضروریست، خوشبختانه با توجه به این واقعیت از طرف دفتر وزارت آموزش و پرورش و سرپرستی وزارت علوم و آموزش عالی طی بخشنامه شماره ۹۹۶۲ دومورخ ۲۷/۲۶/۲۵۳۶ بدین مضمون از عموم مراکز آموزشی کشور خواسته شده با کتابخانه‌های کانون همکاری نمایند شایسته است همکاران ما در کانون این همگامی ارزنده برای همه مربیان و آموزگاران گرامی تشریح نمایند: «کتابداران کتابخانه‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مانند همه ساله از آغاز سال تحصیلی ۲۵۳۶-۲۵۳۷ در شهرها و روستاهایی که تاکنون زیر پوشش کتابخانه‌ها قرار گرفته است به مدارس مراجعه خواهند کرد تا دانش‌آموزان را به عضویت در کتابخانه‌های ثابت یا استفاده از خدمات کتابخانه‌های سیار شهری و روستائی تشویق و ترغیب نمایند.

مقتضی است بروسای آموزش و پرورش و نواحی بویژه مدیران مدارس آن حوزه ابلاغ نمایند بهنگام



آقای اویسی فرماندار کل هنگام بازدید از سالن کودکان کتابخانه آمل در روز افتتاح



استاندار همدان در مراسم گشایش کتابخانه نپاوند

برای تدارك بهتر برنامه‌ها که به شکل تدوین برنامه‌های پیش‌بینی و همکاری گروهی میسر است، از اهمیتی برخوردار است که آنرا پیشنهاد میکنیم. سرعت بیشتر در ارسال گزارشات، دقت در تهیه گزارشها و جوابنامه راهنمایی و تکیه بر نقطه‌نظرهای سازنده، انتقاد درست مدنظر است بخصوص از جوابنامه‌های همکاران نواحی نوقوع برخوردار از کیفیتهای والاتر را داریم.

از همکاران ناحیه کرمان و هرمزگان نیز که چاپ پیام فرهنگیشان به سبب فشرده بودن مطالب نه به صورت جداگانه، بلکه در قسمتی از گزارش فعالیت‌های کلی منطقه آمده پوزش می‌خواهیم.

در جوابنامه همکاران ناحیه کرمان و هرمزگان به گزارشها و فعالیتهای کتابخانه‌ها، چنین می‌خوانیم:

پاسخ به گزارش مهرماه را با سپاس و افتخار فراوان از نشریفرمائی علیاحضرت شهبانو و مقام محترم مدیریت عامل و گشایش کتابخانه شماره ۲ کرمان آغاز کرده چشمداشت ما از همکاران کتابدار اینست که بیش از پیش در تحقق هدفهای قانون کوشیده و سپاسگزار مراحم علیاحضرت شهبانو و بذل کوشش مدیریت عامل کانون باشند و بدانند سستی و قصور در انجام وظایف در هیچ مورد قابل قبول نیست، کتابداران و کتابخانه‌های ضعیف ناحیه باید بکمک کارشناسان فرهنگی ناحیه و مرکز در رفع نقایص و کاستیها و در بازسازی و تقویت کتابخانه‌ها بکوشند.

مراجعه به مدارس وسیعی در افزایش مراجعان باید سرلوحه برنامه همکاران باشد و از شیوه‌های خوب برای علاقمند ساختن دانش‌آموزان به عضویت در کتابخانه‌ها که بارها تشریح شده است، استفاده نموده و چهره به چهره با دانش‌آموزان هر مدرسه گفتگو نمایند. نداشتن برخی ملزومات نمیتواند اثر مهمی در فعالیت‌های کتابخانه داشته باشد عامل اساسی کتابدار، کتاب

و نحوه رفتار همکاران و اجرای برنامه‌هاست.

کتابخانه‌های رفسنجان، ماهان، جویبار، زرنده، بندر عباس، بردسیر، سیرجان هر یک از ۶ تا ۱۶ بار داستان‌سرایی داشته و معرفی شخصیت علیاحضرت شهبانو بمناسبت زادروز معظم‌لها در این شهرها، چون سایر کتابخانه‌ها مهمترین نکته بوده است.

کتابخانه‌های رفسنجان، ماهان-جویبار، زرنده، بندر-عباس، بردسیر، سیرجان هر یک از ۶ تا ۱۶ بار داستان‌سرایی داشته و معرفی شخصیت علیاحضرت شهبانو بمناسبت زادروز معظم‌لها در این شهرها، چون سایر کتابخانه‌ها مهمترین نکته بوده است.

کتابخانه جدیدالتأسیس شهیداد خوشبختانه مورد استقبال گرم دانش‌آموزان قرار گرفته که بی‌تردید راه روشنی در پیش دارد.

کتابدار کوهبنان برای تشویق دانش‌آموزان به عضویت کتابخانه از مدارس این بخش، بازدید بعمل آورده و با آموزگاران به گفتگو نشست است.

بمناسبت جشن مهرگان نشریه‌ای دیواری تهیه شده که امیدواریم در آینده با مشارکت بیشتر اعضاء این فعالیت ادامه یابد. در بحث آزاد کتابخانه را بر پیرامون آداب و رسوم محلی آن بیش از ۲۰ نفر از اعضا گفتگو کردند. در اینجا کتابداران را به مطالعه بیشتر در زمینه‌های مختلف دعوت میکنیم تا بهتر جوابگوی سئوالات اعضاء باشند. والت‌دیسنی برای ۴۵ نفر از اعضاء کتابخانه‌ی بافت در برنامه معرفی شخصیت با استفاده از مجلات مهر، رودکی، تماشا معرفی شده که همراه با آثار و بصورت دیواری نیز عرضه شده است. همکاران ما در کتابخانه ماهان باید با جلب مشارکت اعضا و رویایی بیشتر با آنان شکل موفق‌تری به کتابخانه بدهند.

ناحیه گیلان

در بازدیدهای مکرری که از کتابخانه صومعه‌سرا شده، مراجعه زیاد اعضاء امیدوارکننده میباشد، ناگفته نماند کارهای دیواری کتابخانه هر ماه از دقت بیشتری برخوردار شده است. که با اجرای برنامه‌های شفاهی و گروهی میتوان کتابخانه را پررونق‌تر کرد. دقت در محاسبه اعضاء دختر و پسر که اشتباهاتی در چند ماه اخیر داشته به کتابداران کتابخانه فومن که یادآور میشود. معرفی شخصیت‌هایی چون استاد علی اکبر شهنزاری در پی شناساندن استاد خالقی در کتابخانه آستارا برای آشنائی اعضاء با احیاکنندگان موسیقی ایرانی ارزشمند است.

در مجموع فعالیت کتابخانه نسبت به گذشته کمتر شده و تجدید نظر کلی را ضرور مینماید. گزارش ماهانه کتابخانه بندرپهلوی همیشه گویای فعالیت‌های مجدانه همکاران است گروه تحقیق نشریه کتابخانه از فعالترین



استادان و مدیرکل آموزش و پرورش و رئیس
شهریاتی استان هنگام گفتگو با اعضاء کتابخانه سمنان

فرهنگی نظیر معرفی کتاب در روستاها شده‌اند.

خراسان

کتابخانه قوچان برنامه‌های داستانسراشی را با توجه به کیفیتی بهتر اجرا کرده، داستانسراشی شریک شاه و پیرمرد خارکن از منطق‌الطیر، داستان طوطی و بازرگان از مثنوی مولانا، دو داستان از کتاب بسوی سیمرغ که با همکاری خود اعضا اجرا شده، داستانی از قابوسنامه، داستان جنگ وزیر از تاریخ بیهقی از آنجمله می‌باشد. کتابخانه شماره یک مشهد به معرفی رضا عباسی و علامه قزوینی پرداخته است در تشریح محتوای کتابهای سیاحتنامه ابراهیم بیک و ایران را از یاد نیریم با ذکر موضوعاتی که در این کتابها مورد توجه قرار گرفته به ارزش کتابها پرداخته شده و بویژه در مورد کتاب اول از موقعیت زمانی نشر کتاب و تأثیر آن در مردم سخن رفته است.

پوشکین، رومن رولان و برناردشاو از شخصیتهای معرفی شده در کتابخانه بهکده راجی (بجنورد) می‌باشند که ۸۰ نفر اعضاء از این برنامه‌ها استفاده کردند در همین کتابخانه بحث آزاد به‌روز معلم و عکاسی اختصاص داشت. در بازدیدی که حدود ۶۰ نفر از رادیو تلویزیون خراسان، وزارت بهداشتی و خانه جوانان بجنورد در سالگرد افتتاح کتابخانه از این محل داشتند، گردش کار کتابخانه راجی تشریح شده در کتابخانه شماره یک مشهد در بحثی که راجع به خطاطی داشته‌اند، در مورد خطاطی در کشورهای اسلامی بویژه ایران سخن رانده‌اند و سپس صحبتی در مورد سه تن از خوشنویسان ایران، داشتند. در بحث راجع به قالی ایران ضمن اشاره به ویژگیهای فرش خراسان و کرمان به مساله مهمی اشاره کرده‌اند که عبارت از تأثیر شرایط اقلیمی و بنیادهای فرهنگی و قومی هر منطقه در جلوه‌های هنری آن از جمله قالی بوده است.

گروههاست که در این ماه در زمینه پرورش ماهی و ماهیگیری مصاحبه جالبی با یکی از کارکنان شیلات داشته است. کتابخانه رشت در مهر ماه ۶۹ نفر را به عضویت پذیرفته است. برنامه‌هایی چون معرفی ایگور-استراوینسکی، ماکسیم کوچولو، سرزمین ژاپن در کتابخانه لاهیجان به خوبی انجام گرفته. اما برنامه‌ای برای ماه آینده پیش‌بینی نکرده‌اند. در این مورد توصیه میشود از هیجدهم تا بیست و دوم هر ماه کتابداران در ششستی به تهیه و تنظیم برنامه‌های ماه بعد کتابخانه بپردازند.

آذربایجان

واحدهای سیار شمیری یک و دو تبریز از شانزدهم مهرماه دوره جدید کار خود را هر کدام با ۶۰ مدرسه آغاز کرده‌اند. و بوسیله هر یک به تفاوت میان ۵۷ تا ۷۲۴ جلد کتاب توزیع شده است. ولی به سبب محاسبه نادرست و عدم ارتباط کارها با برنامه پیش‌بینی شده لازم است که بار دیگر راهنماییهایی که قبلاً شده توجه کنند و اشتباهات خود را رفع نمایند. از میان برنامه‌های کتابخانه خوی در مهرماه داستانسراشی از داستان ناچر و طوطی بخاطر تهیه تصاویر تخیلی توسط اعضاء معرفی حسین بهزاد، ویلیام شکسپیر و انگلستان قابل ذکر میباشد. جلسه شعرخوانی از اشعار نیما، بحثی در مورد جشن مهرگان، روز معلم و بازدید دانش‌آموزان دو مدرسه از کتابخانه از فعالیت‌های مثمر این کتابخانه است. کتابخانه شماره یک تبریز بحث جالبی با موضوع (تعطیلات تابستانی را چگونه گذرانده‌اید و چه استفاده‌ای از کتابخانه بردید) داشته، مطالب عنوان شده بخصوص آنها که با کمبودهای کتابخانه ارتباط مییابد، قطعاً با گوشش همگانی رفع میشود. کتابخانه شماره دو رضائیه، در ماه گذشته پرتلاش بوده است. برای معرفی هندوستان مورد نظر بوده که در کنار آن نهر و کتاب نگاهی به تاریخ جهان به بحث کشیده شده است تولد شهبانوی ایران، جشن مهرگان، در کتابخانه مطرح شده بموازات جشن فرهنگ و مردم تهیه نشریه‌ای با پرداختن به جشن انگور چینی قابل ملاحظه است.

جلسه‌ای برای تشریح وضع تاتر امروز ایران، معرفی چند نمونه معاصر تاتر ایران، و ترتیب نشریه‌ای بعنوان با قلم اعضاء آشنا شوید از گوششهای ارزنده در کتابخانه اردبیل میباشد. کتابخانه روستائی شماره یک رضائیه از اول مهرماه فعالیت خود را طبق پیش‌بینی در ۶۱ روستا آغاز و ۴۰۹۷ جلد کتاب توزیع کرده است. کتابخانه‌های شماره دو، سه و چهار نیز به ترتیب در ۶۲، ۸۰ و ۷۰ روستا به توزیع ۳۵۴۲، ۳۲۳۹ و ۴۰۹۷ جلد کتاب پرداخته‌اند.

در کنار توزیع کتابها همکاران چهار کتابخانه روستائی رضائیه موفق به اجرای بیش از ۳۰ برنامه

کتابخانه سراوان در قسمت احتیاجات و پیشنهادات به نکاتی توجه داده‌اند که رفع آنها را با توجه به امکانات از رئیس ناحیه طلب میکنیم. در گزارش کتابخانه ایرانشهر میبینیم که برای جلب اعضای مدارس به کتابخانه در نظر گرفتن يك اتومبیل را لازم میدانند. ولی همکاری گرامی ما، با دقت بیشتر می‌بیند که فواصل در ایرانشهر چقدر است و کتابخانه واقعاً هم بیرون شهر نیست. اگر محیط کتابخانه جالب باشد این فواصل اندک، اندک‌تر خواهد شد. مشکلاتی را که در گزارش کتابخانه زابل نوشته شده بود با مسئولان در ناحیه، در میان گذاشته‌ایم، و روشن است که جز بخشهایی از این پیشنهادات انتخاب و استخدام مربیان موسیقی، نقاشی، فیلمسازی و تئاتر بستگی به امکانات محلی دارد. آرزو داریم این امکانات هرچه زودتر فراهم گردد.

فعالیت کتابخانه زاهدان نیز درخور تحسین است، کتابداران برای شناسائی و تشویق دانش‌آموزان به مدارس مختلف مراجعه و با دانش‌آموزان و مربیان گفتگو کرده‌اند.

همچنانکه در شماره مهرماه (در کارنامه‌ی کانون) به بریده‌هایی از دو نقد کتاب از کتابداران کتابخانه‌های شماره ۱ رضائیه و بندرپهلوی اشاره‌هایی داشته‌ایم در این شماره نیز به یکی دو نمونه‌ی دیگر از نقدها و نظرها که برای درج در کارنامه برگزیده شده است نظر می‌افکنیم. امید که در آینده نیز در فرصت‌های مناسب چه در کارنامه و چه در پاسخنامه‌های گزارش ماهانه کتابخانه‌ها به «نقد کتاب» سهم چشمگیری بدهیم.

خانم ربابه جلال موسوی از کتابخانه‌ی کودک صومعه‌سرا (ناحیه گیلان) بر کتاب «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» نقدی نوشته‌اند که به گوشه‌هایی از آن (بی‌آنکه به کلیت این ارزیابی لطمه‌ای وارد آید) اشاره‌هایی خواهیم داشت گو آنکه از نوشته دیگران هم بهره دارد:

«زندگی، جنگ و دیگر هیچ نوشته‌ی خبرنگار و نویسنده‌ی معروف ایتالیایی خانم اوریانا فلاچی است. این کتاب بخاطر ارزش و اهمیت فوق‌العاده‌اش در سال ۱۹۷۰ برنده‌ی جایزه بانکارلا شد. کتاب نمایشگریک سال از زندگی فلاچی است. سالی که وی برای دست‌یافتن به پاسخی مناسب بخواهرش که پرسید بود «زندگی یعنی چه؟» بجهتجوی مفهوم واقعی زندگی می‌پردازد. زندگی رادر وحشیگریهای جنگ، کشت و کشتار و فجایع تکان‌دهنده‌ی آن بررسی میکند. فلاچی برای نمونه از جنگ ویتنام سخن می‌گوید جنگی که سالهای سال ادامه داشت و قربانی‌های بشمار برجای گذاشت. نویسنده با بازگویی پاره‌ای از مشاهدات خویش از فضای دردآلود جنگ سخن میراند و نشان میدهد که زندگی در جنگ تا چه پایه وحشتناک

است فلاچی بازشت‌نگاری دقیق، جنگ را منفور میداند و جهانیان را به صلح و صفا و آرامش فرامیخواند. «زندگی، جنگ و دیگر هیچ: کتابی است برعلیه جنگ و مخالف‌خوانی با هر آنچه که دشمن انسان و نبوده‌کننده‌ی زندگی است. خواننده‌دزاین کتاب به مفهوم واقعی زندگی و ارزشهای والای آن پی‌میبرد به این حقیقت که اگر جنگ باشد زندگی هیچ انگاشته میشود. «شیوه‌ی نگارش فلاچی در این کتاب، بسیار ساده و روان است. و هم بدین روایت که درک و فهم آن برای هرخواننده‌ای آسان به نظر میرسد.»

خانم صدیقه باقری ارومی (از کتابخانه آستارا) نیز پیشترها نقدی بر کتاب «کلبه عموتم» نوشته بودند که به گوشه‌هایی از آن در زیر اشاره‌هایی خواهیم داشت: «زندگی سیاهان آمریکا، پیش از جنگ- انفصال و اسارت‌های آنان، در کنار تحمل کارهای طاقت‌فرسا و گرانبازی همه‌ی دردهای ریشه‌دار که از لگدمال شدن احساسات آنان سرچشمه میگرفت موضوع اصلی کتاب کلبه‌ی عموتم اثر معروف «مادام هریت بیچراستو» است. همه‌ی مصیبت‌هایی که عموتم در طول زندگی گرفتار آنست در واقع گوشه‌هایی از درد و داغ سیاهان در آن روزگار است. دردهایی که با آگاهی و شهادت ستایش‌انگیزی تا لحظه‌ی مرگ عموتم دنبال میشود... در داستان «مادام هریت بیچراستو» کشش و گیرایی خاصی نهفته است که خواننده حتی برای يك لحظه هم نمیتواند از ادامه‌ی خواندن کتاب خودداری کند. این کتاب با همه‌ی ضعف‌های احتمالی‌اش میتواند ارزنده و قابل‌اعتناء بحساب بیاید چرا که گیرایی سوزنی آن همه‌ی عیب‌هایش را می‌پوشاند.»

کوششی که همکاران در شهرها و روستاها برای درگیر بودن با محتوای کتابها و سنجش این ابزار ارزنده کارشان دارند دیدنی و هم امیدوارکننده است هیچ شخص علاقمندی جز با آرزوی شناسایی و تسلط بر ابزارکار خود نمیتواند آزادانه و با فراغت عمل کند و بصورت مهره‌ای بی‌خاصیت درنیاید. حتی کارکنانی که بظاهر به اشتغالات اداری و مالی کتابخانه می‌پردازند ناگزیرند در متن کیفیت‌ها سیر کنند.

بی‌آنکه اصرار در روش خاص آشنایی با درونمایه کتابها و مواد خواندنی و بکار بستن آن در کتابخانه‌ها باشد ما به جریان «سیال فرهنگی دلبسته‌ایم. از ناحیه آذربایجان و زنجان اعلام داشته‌اند حاصل بررسیها و مطالعات کتابداران را در پنج درجه بسیار خوب تا بسیار ضعیف تقسیم کرده‌اند. در این میان با تشکر از ۳۶ تن از همکاران که در این برنامه بطور موثر شرکت کرده‌اند در آینده خواهیم کوشید حاصل کوششهای عده بیشتری را پیشارویمان داشته باشیم و فقط نام هشت نفر جزء علاقمندان والا تر برده نشود.

مشکور

کوششهای مرکز آموزش فیلمسازی

افتخاری دیگر

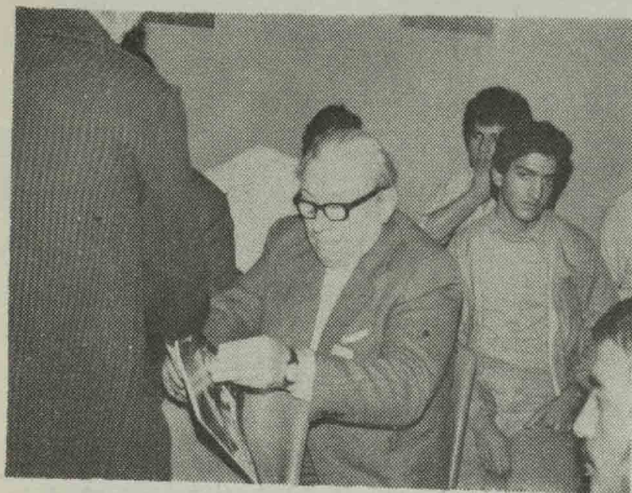
الف - مرکز آموزش فیلمسازی شش فیلم برای شرکت در جشنواره بین‌المللی فرانسه برای کودکان و نوجوانان (میوز) در سال جاری ارسال داشت. دو فیلم از این شش فیلم موفق به دریافت جایزه - های اول و دوم فیلمهای ۸ میلی‌متری جشنواره «میوز» شده‌اند.

جایزه اول به فیلم «من حرفی دارم که فقط شما بچه‌ها باور میکنید» و جایزه دوم به فیلم «عامل» تعلق گرفته است.

مشخصات فیلمها:

۱- «من حرفی دارم که...»

برداشتی از کتابی به همین نام نوشته: احمدرضا احمدی
سناریست و کارگردان: محمد علی طالبی
فیلمبردار: حسن حسندوست
مونتاز: رضا خزائلی پارسا



کارل زهان در میان نوجوانان فیلمساز

مدت فیلم: ۱۷ دقیقه

سال تهیه: ۲۵۳۵

محمد علی طالبی ۱۹ ساله، دانشجوی سال اول رشته سینمای دانشکده هنرهای دراماتیک است. وی هنرجوی کلاسهای دوره دوم (۱۶ میلی‌متری) مرکز آموزش فیلمسازی است. فیلمهای دیگری که ساخته است عبارت است:

۱- دلی دارم و حسرت درناها (۷ دقیقه)

۲- دویدم و دویدم (۹ دقیقه)

۳- بیگانه (مرحله مونتاز)

فیلمبردار فیلم «من حرفی دارم که...» - حسن حسندوست - نیز قبلاً موفق به دریافت لوح یادبود و دیپلم از نخستین نمایشگاه آثار نوباوگان و جوانان کشور در سال ۲۵۳۵ شده بود.

۲- «عامل»

نویسنده و کارگردان: مهدی حکاک - هنرجوی کلاس فیلمسازی کتابخانه شماره یک شهرستان اهواز. این فیلم نیز قبلاً برنده دیپلم شایستگی از فستیوال بین‌المللی شیکاگو در سال ۲۵۳۵ شده بود.

دیدار با کارل زهان

ب - مرکز آموزش فیلمسازی در مدت برگزاری دوازدهمین فستیوال فیلمهای کودکان و نوجوانان کانن، نظر به اهمیت شخصیت «کارل زهان» - فیلمساز نامدار چکسلواکی و مهمان فستیوال - بقیه در صفحه ۱۶



کارل زهان

افتتاح کتابخانه‌های جدید در زادروز علیاحضرت شهبانو و والاحضرت ولایتعهدایران

(۲۲ مهر و نهم آبانماه ۲۵۳۶)

کتابخانه‌ی کرمان در شهادت آغاز بکارکرد. فرماندار کرمان و مقامات شهادت در این مراسم شاهد برپایی یکی دیگر از کتابخانه‌ها در تنها شهری از استان کرمان بودند که هنوز از فعالیت کانون برخوردار نبود.

شروع بکار دو کتابخانه‌ی دیگر در سنگسر و گرگان نیز موجب شد تا در دو نقطه دیگر کار کانون آغاز گردد. گرگان شهر پرجمعیتی است که قطعاً همکاران گرامی ما از کتابخانه‌ی نوبنیاد خود، مرکزی خلاق و پرجنب و جوش فراهم خواهند ساخت و فعالیت کتابخانه‌ی سنگسر نیز در تعالی دانش و بینش کودکان و نوجوانان سنگسر سهمی بسزا خواهد داشت.

کاشمر:

روز نهم آبانماه - کتابخانه کاشمر توسط فرماندار شهرستان و روسای ادارات و سازمانها گشایش یافت. تشریح فعالیت‌های کتابخانه و سپس فعالیت‌های کانون پس از نمایش فیلم «گزارش کانون» مورد توجه حضار قرار گرفت و همگامی مدارس با کتابخانه در همین روز طرح‌ریزی شده تا در ماه‌های آبان و آذر آموزگاران و اولیاء دانش‌آموزان در چند نوبت از کتابخانه و فعالیت‌های آن دیدن کنند.

نهاوند:

آقای خدایاری استاندارهمدان، اعضای انجمن شهر و معتمدان نهاوند و فرماندار و مقامات شهری در مراسم گشایش کتابخانه حضور یافتند. و فعالیت‌های مختلف کتابخانه و کانون توسط رئیس ناحیه‌ی غرب و همکاران کتابدار تشریح شد. نمایش فیلم‌هایی از ساخته‌های مرکز سینمایی کانون و ارائه‌ی نمایشگاهی از نقاشی‌های اعضای کتابخانه‌های ناحیه‌ی غرب نشان دهنده‌ی این فعالیت‌ها بود. استاندار همدان پس از بررسی کوشش‌های کانون توصیه کردند که فعالیت برای ایجاد کتابخانه روستایی این شهرستان که جمعیت روستایی آن قابل ملاحظه است انجام و اعتبار لازم را نیز پیش‌بینی نمودند.

از روسا و کارشناسان و سایر همکاران و کتابداران گرامی نواحی غرب، مازندران و سمنان، خراسان و کرمان که به برپایی این ۸ کتابخانه یاری دادند تشکر کرده و موفقیت‌های بیشتر آنان را در خدمت به کودکان و نوجوانان آرزو می‌کنیم.

به رسم همه ساله و به پاس توجهات علیاحضرت شهبانوی ایران امسال هم شش کتابخانه در زادروز خجسته‌ی علیاحضرت شهبانوی ایران گشایش یافت و شروع بکار کرد، و به دنبال آن دو کتابخانه نیز در روز نهم آبانماه مصادف با سالروز تولد والاحضرت ولایتعهد بکار پرداختند.

سمنان:

آقای ایرج علومی استاندار سمنان با حضور مدیران کل و روسای سازمانهای دولتی استان و چند تن از اولیای اعضای کتابخانه‌ی توسعه یافته و بازسازی شده‌ی سمنان را گشودند. در گزارش رئیس ناحیه کانون، تاریخچه‌ی ایجاد این کتابخانه و تجهیزات فعلی کتابخانه و فعالیت‌های آن تشریح شد. این کتابخانه در حال حاضر در زیربنایی بمساحت ۱۲۷۷ مترمربع وارد مرحله‌ی جدید کار خود شده و در این مرحله ۱۴۵۰ نفر عضو دارد. در سالن نمایش فیلم یکی از کتابداران زندگینامه و فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی علیاحضرت شهبانوی ایران را بیان داشت و سپس یک حلقه فیلم از مراسم تشریف‌فرمایی معظم‌لها به شهر ساری به نمایش در آمد.

گنبد کاووس:

به همین مناسبت کتابخانه توسط رئیس آموزش و پرورش شهرستان و با حضور روسای ادارات شهر گشایش یافت. فعالیت کتابخانه و ارقامی که نمایانگر فعالیت‌های گوناگون کتابخانه‌ی کانون در گنبد کاووس بود برای حاضرین تشریح شد و در پایان پس از بازدید قسمتهای مختلف رئیس آموزش و پرورش با دادن شاخه‌های گل به اعضای هنرمند کتابخانه از آنان قدردانی کرد.

آمل:

این کتابخانه نیز توسط فرماندار و مقامات شهری و اولیاء اعضای درمحل جدید رسماً بکار آغاز کرد. محل قبلی این کتابخانه سالتی کوچک متعلق به شهرداری آمل بود که به همت کانون هم اکنون کتابخانه‌ای مجهز در ۵۱۹ مترمربع زیربنا و ۵۵۶۱ جلد کتاب و با برخورداری از کلاسهای نقاشی، تئاتر، موسیقی و فیلمسازی بکار مشغول است.

شهادت:

دو روز پیش از تشریف‌فرمایی علیاحضرت شهبانوی ایران به استان کرمان در روز ۲۲ مهرماه بیستمین

کتابخانه روستائی قزوین

تا حالا تعداد زیادی از قصه‌های محلی و نقاشی توسط دانش‌آموزانی که از کتابهای کانون استفاده می‌کنند به تهران فرستاده شده است تا مورد بررسی قرار گیرد.

البته فعالیت دست‌اندرکاران و اعضاء در فصلها و ماههای مختلف متفاوت است: بطور کلی در فصل تابستان فعالیت نسبی کتابدار از قبیل امانت دادن و گرفتن کتاب و نمایش فیلم خیلی کم، و فقط از عهده معدودی دانش‌آموز در هر روستا بعنوان (رابط) جهت امانت دادن کتاب و پس گرفتن آنها کمک گرفته میشود. همت و پشتکار کتابدار در این فصل از سال جهت جلوگیری از گم شدن و پاره شدن کتابها، اقدام به موقع جهت کتاب دادن بدانش‌آموزان روستائی به وضوح دیده شده است. عملیات کتابرسانی در مهرماه زیاد و بصورت فشرده انجام می‌گیرد. بسا شروع سال تحصیلی (مهرماه) و باز شدن مدارس و درخواست بیش از حد دانش‌آموزان جهت دریافت و مطالعه کتاب باعث می‌گردد که در هر روستا از وجود معلمان و سپاهیان مدد گرفته شود.

ارزیابی فعالیت کتابدار در زمینه کتابدهی طبق گزارشات رسیده و آنچه که دیده شده نشان دهنده کار خوب و ارزنده‌ایست که کتابدار با علاقه زیاد به پیشبرد هدف عالی و کیفیت کار خوب خود را موظف به انجام کاری می‌داند که به او واگذار شده است. به جز چند روستا که به علت کوهستانی بودن، برف سنگین در فصل زمستان، باعث عقب افتادن عمل کتابرسانی میشود، بقیه روستاها با داشتن جاده‌های نسبتاً خوب و ماشین‌رو قابل استفاده جهت مراجعه به مدارس و روستاها می‌باشد. در حال حاضر دقیقاً ۴۰ روستا تحت پوشش واحد کتابرسانی روستائی قزوین قرار دارد که به شیوه نظام حوزه‌بندی کتابها بین دانش‌آموزان توزیع می‌گردد.

کتابخانه روستائی قزوین از تاریخ ۱۰/۱۰/۲۵۳۳ شروع بکار کرد. فعالیت این کتابخانه در آغاز بالندور ۶ سیلندری شروع شد بنام طاووس (چون دور تا دور اتومبیل نقش طاووس کشیده شده بود به این نام معروف شد) اطراف این اتومبیل به دقت قفسه‌بندی شده بود چنانکه بچه‌ها به راحتی بتوانند از کتابهای موجود در قفسه استفاده کنند. این قفسه‌ها گنجایش ۲۵۰۰ جلد کتاب را داشت. طاووس ده به ده می‌گشت و بچه‌های علاقمند دورش جمع می‌شدند و با راهنمایی کتابدار کتاب دلخواه را انتخاب می‌کردند. ولی این کار اشکالاتی را هم به وجود می‌آورد: کتابها زود پاره می‌شد، گم میشد. از استفاده می‌افتاد و خیلی درگیری-های دیگر که اجباراً شکل تحویل کتاب دگرگون شد. از آغاز سال تحصیلی جاری، کتابها قفسه‌بندی شد بطوریکه مجموعه کتاب در هر صندوق با کتابهای صندوقهای دیگر به هیچوجه مشابه نباشد. بنابراین به هنگام تعویض کتاب، می‌توان با آسودگی خاطر، مجموعه کتاب یک مدرسه را با مدرسه دیگر عوض کرد، بدون اینکه وقت زیادی صرف این کار شود.

بچه‌ها در تابستان نیز از کتاب استفاده می‌کنند، در روستاهائی که سپاهی وجود دارد صندوق کتاب در اختیار آنان قرار می‌گیرد و در روستائی که سپاهی ندارد صندوق کتاب در اختیار افرادی که به کتاب علاقمندند قرار می‌گیرد و بدین ترتیب کتاب در دسترس بچه‌ها گذاشته میشود. از افرادی که با علاقمندی بسیار با کتاب‌رسان نهایت همکاری را دارند و نباید فراموش کرد آقایان: هوشنک بصیری از روستای الوند، عباس قاسمی از روستای مهدی‌آباد، اسمعیلی بابا از روستای علی‌آباد هستند.

بچه‌ها از فیلم و فیلم استریپ و سایر امکانات نیز استفاده می‌برند، نقد فیلم می‌کنند. گفتگو می‌کنند. خلاصه می‌کنند و روی کاغذ می‌آورند.

تعداد کتابخانه‌های شهری نواحی منطقه دو

تعداد کتابخانه	تعداد کل اعضاء	تعداد اعضاء جدید در این ماه	کتابهای امانت داده شده	ناحیه
۲۸	۱۲۴۳۶۵	۲۳۷۲	۴۲۳۶۹	تهران
۱۱	۱۸۶۴۷	۱۱۶۵	۱۲۰۳۷	مرکزی
۸	۲۴۲۵۰	۱۸۴	۵۰۱۴	خوزستان
۷	۲۹۹۴۶	۲۰۵	۷۱۲۵	فارس و بوشهر
۱۴	۵۴۰۶۸	۹۹۷	۳۱۱۰۰	اصفهان
۶۸	۲۵۱۲۷۶	۴۹۲۳	۹۷۶۴۵	جمع

گزارش برگزاری اولین مرحله فستیوال در نواحی منطقه ۲



گوشه‌ای از نمایشگاه نقاشی اعضای کتابخانه کودک بوشهر - در محل سالن نقاشی کتابخانه به مناسبت هفته کودک



برنامه موسیقی اعضای کتابخانه‌های شیراز در افتتاح دوازدهمین فستیوال فیلمهای کودکان - ۹ آبان ۲۰۳۶ سینما آریانا شیراز

و در روز ۹ آبان، همزمان با تهران در شهرهای اهواز، اصفهان، یزد، اراک و شیراز با حضور استانداران و یا معاونان آنان و فرمانداران، برنامه‌های دوازدهمین فستیوال آغاز شد.

در شهرهای یاد شده، اولین مرحله فستیوال به مدت ۷ روز برگزار شد و جمعا ۸۳۴۲۲ نفر ازدانش-آموزان و بزرگسالان (در بعدازظهرها) از فیلم‌های ارسالی دیدن کردند. با تشکر از زحمات و کوشش‌های آقایان روسای نواحی و همکارانشان در دفاتر نواحی و کتابخانه‌ها، آمار اولین مرحله را در پائین ذکر کرده‌ایم:

امسال در ارتباط با نواحی تحت نظارت منطقه ۲، شهرهای خرمشهر - آبادان - مسجد سلیمان - فسا - شیراز - جهرم - لار - اراک - ساوه - کرج - قزوین و اهواز، زیر پوشش برنامه‌های فستیوال دوازدهم بود. روسای نواحی در مرکز هراستان و هر شهر جلساتی بمنظور فراهم آوردن مقدمات تشکیل دادند که در این جلسات آقایان استانداران یا معاونان آنان، فرمانداران و نمایندگان وزارت فرهنگ و هنر، آموزش و پرورش، سازمان رادیو تلویزیون، شهربانی، روزنامه‌های عمومی و محلی و صاحبان سینماها شرکت داشتند. در این جلسات وظایف هر کدام از سازمانها مشخص گردید

جدول اولین مرحله برگزاری فستیوال در نواحی تحت نظارت منطقه ۲ امور کتابخانه‌ها ۹ آبان تا ۱۵ آبان ۲۰۳۶

ناحیه	شهرنمایش دهنده	تعدادسینماهای دانش آموز	نمایش دهنده عمومی	تعدادبیننده دانش آموز	روزهای نمایش	بینندگان عمومی سالن تیلت فروشی
اصفهان و یزد و چهارمحال	اصفهان	۴	۱	۲۷۰۰۰	۷	۱۲۶۳ نفر
بختیاری	یزد	۳	۱	۱۰۵۰۰	۷	۱۳۰ نفر
مرکزی	اراک	۲	۲	۹۲۸۴	۷	۵۱۱ نفر
خوزستان	اهواز	۴	۳	۲۰۱۹۰	۷	۱۳۴۲ نفر
فارس و بوشهر	شیراز	۳	۲	۹۶۷۷	۷	۳۵۲۵ نفر
جمع	۵	۱۶	۹	۷۶۶۵۱	-	۶۷۷۱ نفر

علی اشرف امامی - ۱۶ ساله عضو کتابخانه شاه‌آباد غرب نوشته‌ای برای ما فرستاده است. آرزو می‌کنیم چشمه‌های ذوق و اندیشه این نویسنده نوجوان همچنان بجوشد و در آینده‌ای نه چندان دور باز هم از او نوشته‌هایی دیگر بخوانیم.

کوچه

سه روز به عید مانده بود همه به فکر خریدن شیرینی و لباس و چیزهای لازم عید نوروز بودند. همسایه‌ها یکی یکی قالیچه‌های کهنه و رنگ‌ورو رفته خود را به تماشا می‌گذاشتند، زیلوها را می‌شستند و تمیز می‌کردند. یکی ملافه‌های کهنه را وصله می‌کرد دیگری دیگهای مسی اش را جلا میداد، سومی با کمی آرد و شکر برای عید شیرینی کردی که به آن بژی می‌گویند می‌پخت دو روز پیش جمعه آخر سال بود و ننه و بابام هم برای فاتحه به قم رفته بودند. بوی آرد و روغن فضای کوچه را پر کرده بود به‌رحال آن روز نیز گذشت و ننه و بابام دو روز به عید برگشته بودند یعنی درست شب قبل از واقعه.

من بچه شیطان محله بودم ننه‌ام از دستم آسایش نداشت هر روز صغرا خانم و کبری خانم و دیگر همسایه‌ها مرا با فحش و ناسزا از روی درخت توتی که پشت خانه‌مان بود پائین می‌کشیدند صغرا خانم داد می‌زد: «الهی دوله به تیرغیب گرفتار بشی، الهی ننهت برات پیران سیاه بکنه، گن‌رو...»

شبی که ننه‌ام از قم آمده بود برامان سوهان سوقات آورده بود دلم میخواست هرچه زودتر ننه‌ام بیرون بره تا شاید یه کمی سوهان بخورم، شب تا صبح بیدار ماندم و پاورچین پاورچین خودم رابه کمد لباسها رساندم و سوهان را از لای لباسهای پاره‌پاره بیرون کشیدم يك کمی خوردم. صبح که از خواب بیدار شدم دیدم از بیرون توکوچه سرو صدایی میاد ننه‌ام توسرش می‌کوبید و می‌گفت الان آب می‌برمان. هراسان از اطاق بیرون زدم، وای خدای من. چه می‌دیدم کوچه پر بود از آدمهای غریبه و آشنا، آب برفها بالا آمده بود و باغ علی‌پاشا را گرفته و چندتا خانه که نزدیکتر بودند اسبابهایشان را بیرون آورده بودند و همسایه‌های بغل دستی‌مان در حیاط را با صندوقهای چوبی محکم بسته بودند و با این کار خود را زندانی کرده بودند. آب هر لحظه بالا و بالاتر میرفت بادیکر بچه‌های شیطان محل که هرکدام برای خود لقبی داشتند مثلا یکی را علی خله دیگری را ماموش و سومی راجعفر ریز نقش می-

گفتند، دست به یکی کردیم و با علامت خطر مرك هر لحظه نزدیکتر میشود کله خشکی را کشیدیم و به تیر چراغ برق وصل کردیم. با این کارمان نیمی را به‌خنده و نیمی را به وحشت انداخته بودیم. راستی در آن موقع چرا ما آنقدر بی‌فکر بودیم؟ به‌تنها چیزی که ننه‌ام اندیشیدیم بی‌خانمان شدن بود.

خانه‌ها یکی پس از دیگری اسبابهایشان را بیرون می‌کشیدند و کوچه در سکوت عجیبی فرو می‌رفت. با شکستن اولین دیوار گلی این سکوت به جیغ و داد و هوار کشیدن مبدل شد بچه‌ها از ترس گریه می‌کردند مادرها به سرو صورت خود می‌زدند و صورت‌هایشان را با چنک خون می‌انداختند. پدرها که غرورشان مانع از آن بود که گریه کنند فقط می‌گفتند: چه بدبخت شدیم چرا غضب خدا ریش ما بیچاره‌ها را گرفت؟ یا شاهزاده محمد رحمی بکن نزار بیچاره‌تر بشیم، کی دیگه به‌مای بدبخت با ده سر اولاد خانه می‌ده؟

تق‌توق، چلپ‌چلپ همی خانه بود که خراب میشد و آب‌ها را به آسمان می‌برد. بچه‌های کوچک شیر-خواره را در يك اطاق جمع کرده بودند و یکنفر از آنها نگهداری میکرد البته این کار فقط بوسیله يك غریبه انجام میشد چون تنها چیزی که بیاد نمانده بود بچه‌های ویلان و سرگردان بود. یکی گرسنه‌اش بود دیگری ترسید سومی احتیاج به توالت داشت و... ماشین-های ارتشی هر لحظه وارد کوچه می‌شدند و اسبابهای درجه‌داران را حمل می‌کردند و به‌جای امن‌تری می‌بردند بسته‌های شیرینی سبزه‌های عید و... همه و همه روی آب شناور بودند و منظره جالبی را برای طبیعت بی‌رحم نقاشی کرده بودند.

من هنوز از آن حالت بهت بیرون نیامده بودم اما باز هم گاه‌گاهی شلوغ می‌کردم و دیگران را دست می‌انداختم. درست ساعت ۵ یا ۶ غروب بود که ما نیز اسبابهایمان را بیرون کشیدیم و به منزل یکی از دوستان بابام رفتیم اما هنوز خانه‌مان سرپا بود و با دهن کج و لب ولوچه آویزان گویی داشت گریه می‌کرد، گویا می‌دانست که دیگر هیچوقت پذیرای صاحبش

نخواهد بود و عمرش داره کم کم به لحظه‌های پایان میرسه، آسمان نیز گویی به حال بیچارگان داشت از غصه دق میکرد که یه مرتبه اشک او نیز سرازیر شد، حالا نبار کی به بار.

کوپچه پر بود از آدمهای جور واجور. یکی گریه میکرد، یکی می‌خندید دیگری فریاد می‌زد و کمک می‌خواست. صدای پلیس در بلندگوها دیگر مفهومی نداشت فقط گاهی که میگفت: لطفا خودتان را نجات بدهید. هرچه زودتر تخلیه کنید. انگار صدایش بگوشها میرسید.

ننهام گریه میکرد و می‌گفت: دیدی چه خاکی به سرمان شد. چطور بی‌خانمان شدیم. هنوز هم خانه ما سرپا بود و گویی با آسمان لچ کرده بود. آب تا سقف رسیده بود کم کم در آخر شب آب فروکش کرد و ما خوشحال از اینکه دیگر خانه ما خراب نخواهد شد، به شادمانی پرداخته بودیم. تلویزیون خانه‌ای را که در آن مهمان بودیم بخاطر مصیبتی که به ما وارد شده بود بسته بودند. اما من که خیلی بی‌خیال تر بودم آن را روشن کردم و همگی به تماشای سریال «قصه عشق» نشستیم، اما بابا و ننهام گویی اصلا در این دنیا نبودند هر کدام در عالمی سیر میکردند. بابام برای آخرین بار روی خانه‌مان رفت و با

حسرت دستی روی کرده خمیده اتاقها کشید و گفت: ای رفیق خوب تو که تا حالا صبر کردی تو را بخدا باز هم تحمل کن، نگذار بچه‌هام این آخرها بی‌خانمان بشوند بیا و بالاغیرتا این بدبختی را زیاده‌تر نکن. کمی دیگر تحمل کن. اما انگار گوشه‌هایش کر بود و نمی‌شنید که بابام با چه دردی به او التماس می‌کنه، چون هنوز چند قدمی از او دور نشده بود که تلب... خانه ما نیز خراب شد.

بغضی که تا آن موقع گلوی ننهام را گرفته بود یکباره ترکید و اشکهایش مثل جویبار برشیارگونه‌هاش و چهره‌اش که در این چند ساعته به اندازه ده سال پیر شده بود جاری شد. بابام برای دل‌داری او میگفت: زن مگر دیوانه شدی، تنها خانه ما که خراب نشده بین خانه حسن و عسگر و... نیز خراب شده تنها ما بدبخت نشدیم، خدا بزرگه دنیا که آخر نشده فردا پس فردا یه خانه بهتر درست می‌کنیم. ما به دنبال آینده نامعلوم پیش می‌رفتیم. کتابهایمان همه خیس و پاره یا گم شده بودند بعد از عید دیگر هیچکس کتاب نداشت که به مدرسه برود. چه عیدی بود عیدی که هیچگاه فراموش نخواهم کرد عیدی که درست و حسابی مرا تربیت کرد و از آن شور و شر انداخت.

قورباغه‌ی زرنگ

یک روز صبح زود، از یک جوی آب، قورباغه‌ی کوچکی پرید بیرون. از کنار جوی آب پرید روی چمن‌ها. روی چمن‌ها قلقلکش آمد. از آنجا پرید روی یک تخته سنگ. اطرافش را نگاه کرد جنگل پر درخت را دید. بالا را نگاه کرد کوه‌های سر به فلک کشیده را دید. بالاتر را نگاه کرد آسمان را دید و فکر کرد: آسمان چه کلاه آبی رنگ بزرگی به سردارد. کلاغی روی هوا داشت می‌پرید. قورباغه کلاغ را روی آسمان دید. اما نمی‌دانست که کلاغ دشمن قورباغه‌هاست. کلاغ قورباغه را که دید پایین آمد و قورباغه را گرفت و دوباره بالا پرید. قورباغه که تا حالا از بالا تمام زمین را ندیده بود گفت: کلاغ عزیز این بالا چه خوب است. باز هم بالاتر می‌رویم. کلاغ گفت: بله بالاتر هم می‌رویم. اما کلاغ رفت و نشست روی یک شاخه‌ی درخت.

قورباغه از کلاغ پرسید اینجا آمدی چه کار؟ کلاغ گفت: آمدم تا تو را بخورم. قورباغه که دید کلاغ می‌خواهد او را بخورد فکر کرد که کلکی به کلاغ بزند. گفت: تو که می‌خواهی مرا بخوری فکر نمی‌کنی، اینجا کلاغ دیگری سر برسد و مرا از تو بگیرد و ببرد و

بخورد؟ کلاغ فکر کرد و دید اگر این باشد کلاغی ممکن است سر برسد و قورباغه را بگیرد و ببرد و بخورد. دوباره پرید و رفت روی یک پشت بام خانه. قورباغه که دید راه فراری ندارد گفت: اینجا ممکن است لاشخوری چیزی بیاید و مرا بگیرد و ببرد. کلاغ که دید هوش قورباغه بیشتر از اوست قورباغه را گرفت و پرید رفت نشست توی حیاط خانه. قورباغه گفت: تو که مرا می‌خواهی بخوری پس ببر لب حوض بخور.

کلاغ قورباغه را برد لب حوض. قورباغه گفت: نگفتم ممکن است کلاغ یا لاشخوری مرا از تو بگیرد بالا را نگاه کن. کلاغ تا سرش را بالا برد قورباغه پرید توی حوض. کلاغ که سرش را پایین آورد دید قورباغه نیست. گفت: قورباغه کجا رفتی؟ قورباغه گفت: اینجا توی حوض هستم. تو هم بیا اینجا خنک تر است. مرا هم می‌توانی با خیال راحت بخوری. کلاغ پرید توی حوض. قورباغه رفت زیر آب. کلاغ هم رفت زیر آب. قورباغه آهسته آمد بالای آب. کلاغ همان زیر ماند. قورباغه نگاهی به اطرافش کرد و به فکر افتاد که حالا برگردد به جوی آب.

نویسنده: محمد رضا معینی کلاس چهارم ابتدائی - عضو کتابخانه شیراز

خاطرات يك مترجم

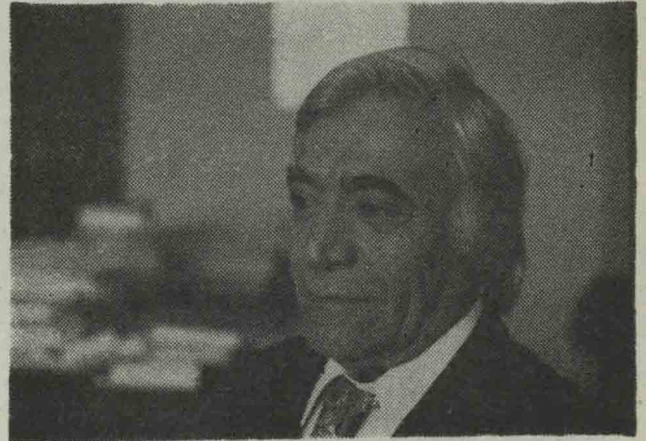
(۸)

او باشد. با این وصف شرفیابی من به حضور او که به دستور خودش صورت می‌گرفت مانع شرعی نداشت، چون اولاً نوه او محسوب می‌شدم و نامحرم نبودم و ثانیاً هنوز بچه بودم و نابالغ.

نمی‌دانم چرا درخود شورو شتابی برای این دیدار حس نمی‌کردم. عصر دیروقت بود که کسی از اندرون به حیاط بیرونی آمد و خبر داد که من می‌توانم به اندرون بروم برخاستم و همراه او به طرف اندرون راه افتادم. از دالان باریکی که سایبانی از درختان آلبالو داشت گذشتیم و چون به حیاط اول رسیدیم مرد راهنما مرا تحویل دوزن داد و خود که دیگر مجاز به پیشروی بیش از آن حد نبود برگشت. از دو حیاط پیچ در پیچ دیگر گذشتیم تا به پای پلکان حرم رسیدیم. ز پله‌ها که بالا می‌رفتم قلبم تندتر از معمول می‌زد و نفسم به شماره افتاده بود.

داخل اتاق نیمه تاریک و نسبتاً وسیعی شدیم که دو سه زن پیر و میانسال در صدر آن نشسته بودند. بالا دست آنها، در انتهای اتاق، سجاده‌ای پهن بود ولی کسی روی آن ننشسته بود. سلام کردم و گیج ماندم، چون نمی‌دانستم شیخ‌زاده بانو کدامیک از ایشان است. به من اذن نشستن دادند و حالم را پرسیدند. معلوم شد هیچکدام شیخ‌زاده بانو نیستند بلکه از ندیمه‌های خاصه یا از مریدان مقرب او و اهل همان ده یا دهات نزدیکند که بیشتر اوقات خود را برای درک فیض در محضر مراد خویش می‌گذرانند. لحظه‌ای بعد، زنی برده‌دار پرده اتاق را بالا گرفت و شیخ‌زاده بانو را باندام سلام و صلوات وارد کرد. همه از جا پریدند و من نیز. شیخ‌زاده بانو که زنی میانه بالا و اندک چاق بود و هنوز پرتوی از خورشید زیبای جوانی بر لب بام عمرش کورسو می‌زد تسبیح بلندریز دانه‌ای به گردن آویخته داشت و چادر نماز تیره رنگی بر سر انداخته بود. تا وارد شد به طرف من آمد و با حایل پارچه چادر نمازش صورتم را بوسید. من خم شدم و دست او را بوسیدم، و او به اکراه این اجازه را به من داد.

نشستیم و پس از آنکه او مدتی دعا خواند و احوال-رسیهای مقدماتی به عمل آمد نخستین سئوالش از من این شد که آیا من همان محمد پسر امام جمعه هستم، و تاکنون کجا بودم و چه می‌کردم. از تردید او تعجب کردم، جواب مثبت دادم و به اختصار گفتم که مدتی در



آفتاب يك تیغ بالا آمده بود که به همراه نزاکت به یال آباد پایین رسیدیم. عمو شیخ احمد را در سر ساختمان، بالای سر عمه‌ها یافتیم و جریان بیماری شدید زن ارشدش را به او خبر دادیم. يك ساعت بعد، شیخ اسبی خواست و سواره روبه سر یل آباد تاخت. نزاکت می‌بایست همان راه را که باهم آمده بودیم پیاده برگردد و مرا نیز با خود ببرد، اما مقدر چنین بود که خود تنها برود. از اندرون مادر شیخ، از جانب شیخ‌زاده بانو خبر آوردند که او سخت مشتاق دیدار من است و دستور اکید داده است که بعد از ظهر مرا به حضورش ببرند.

من این نامادری پدرم را تا به آن روز ندیده بودم و فقط وصفش را شنیده بودم. می‌گفتند در جوانی از نعمت زیبایی بهره‌مند بوده و پدر بزرگم خاطر خواه او شده و این دلدادگی به ازدواج انجامیده بوده است. همین زن بود که مادر بزرگ بیچاره من فیروزه خانم را دق مرگ کرده و بچه‌های او یعنی پدرم و دو عمویم را از چشم پدر بزرگ انداخته و آواره کرده بود. اکنون دیگر پیر شده بود و قطب و مراد زنها بشمار می‌رفت. آوازه زهد و ورعش در سرتاسر آن دیار پیچیده بود و حتی رعیت‌های ساده‌دل قسم می‌خوردند که از او معجزات و کرامات هم دیده شده است. می‌گفتند عصمت و طهارت و حیا و حجاب او به حدی است که گنجشک‌های نرهم مجاز نیستند روی درختان حیاط خانه‌اش بنشینند تا چه رسد به اینکه مردی را یارای دیدن روی

دهات محل فیض‌الله بیگی پیش مادرم بودم، و چندی هم در خانه قاضی بزرگ در مهاباد به مدرسه می‌رفتم. پرسید: چه شده که به خانه عمویت شیخ احمد به سرریل‌آباد آمده‌ای؟

درماندم: خودم هم نمی‌دانستم چرا از خانه قاضی بزرگ به سرریل‌آباد آمده‌ام. از طرفی من که از ابتدا تصمیم نداشتم در سرریل‌آباد بمانم و زن عموهایم مرا به ماندن تشویق کرده بودند. ساکت سر به زیر انداخته بودم و معذب به نظر می‌رسیدم. او چون جوابی نشنید سئوالش را تکرار کرد.

پس از اندک مکثی گفتم: نمی‌دانم، همین طوری آمدم. یوزخندی را که بر لبانش نشست دیدم، گفت: - ولی من خوب می‌دانم که تو چرا آمده‌ای. تو خیال می‌کنی که از ماترک مرحوم پدرت چیزی پیش پسر من هست و به خیال خودت آمده‌ای ادعای ارث و میراث بکنی. لابد قاضیها در مهاباد تحریکت کرده‌اند. اما هم تو گور خوانده‌ای و هم آنها. پدر تو چیزی نداشت که پسر من خورده باشد. یک مزرعه «خزایی» نزدیک شهر داشت که گویا الان در دست یکی از همان قاضیها است، و تعدادی گاو و گوسفند که طلبکارانش به‌غرمای بردند، و تازه کفاف تأمین همه بدهیهای او را هم نکرد. آن چند سال است که پسر من محض رضای خدا خواهر تو را نگاه داشته است و کسی هم نیست که بگوید خدا از تو راضی نمی‌دانم این قوم و خویشها دیگر از جان او چه می‌خواهند و چرا آسوده‌اش نمی‌گذارند. او که کاری به کار آنها ندارد و هر وقت هم به مهاباد می‌رود مزاحم آنها نمی‌شود (این یکی را که حتما دروغ می‌گفت، چون خودم دو سه بار شیخ احمد را در مهاباد در خانه قاضی بزرگ دیدم که با جوانک بیریش همراهش به مهمانی آمده بود)...

و همینطور پشت سرهم می‌غرید و حرف می‌زد، ولی من از حرفهای او چیز زیادی نمی‌فهمیدم و فقط حس می‌کردم که دارد با من دعوا می‌کند و صحبت ارث و میراث پدرم در بین است. چنان ناراحت شده بودم که گفتم دنیا را بر سرم کوبیده‌اند، از این تهمت‌های ناروا که شیخ‌زاده بانو، شیخ بزرگ زنهای کرد و مرشد و برادری و اخلاقی نمی‌از سکته آن دیار به من طفل معصوم و به بزرگان خانواده قاضی می‌زد حتی یک کلمه‌اش از مغز هیچیک از ما خطور نکرده بود. بغض گلریم را می‌فشارد. گریه‌ام گرفته بود و نمی‌توانستم جواب بدهم. چیزی نمانده بود برخیزم و فرار کنم. این چه رفتاری بود که این زن مرشد، این به‌صطلاح مادر بزرگ، این نامادری پدرم با من می‌کرد؟ من علاوه بر اینکه به منظوری که او ادعا می‌کرد نیامده بودم و هرگز هم کسی در باره ما ترک و ارث و میراث پدرم چیزی به من نگفته بود اصلاً عقلم به این چیزها قد نمی‌داد و تنها

چیزی که هیچوقت به فکرش نیفتاده بودم ارث پدر بود. یک سینی نان و چایی و کره و مربا که به عنوان عصرانه جلو دستم گذاشته بودند دست نخورده برگشت. آنقدر دلم پر بود که اشتها نداشتم چیزی بخورم و با بغضی که کرده بودم حتما لقمه از گلویم پایین نمی‌رفت. زنهای دیگر سعی کردند با کلمات محبت‌آمیز اثر سخنان تلخ و زنده شیخ‌زاده بانو را محو کنند. یکی می‌گفت چه چشمهای زنده و معصومی دارد! عین چشم‌های خدایامرز پدرش. دیگری می‌گفت پیشانی صافش عیناً به پیشانی مادرش رفته! ولی من سر به زیر انداخته بودم و از خدا می‌خواستم که هر چه زودتر مرخصم کنند بروم. در یک لحظه نگاه شیخ‌زاده بانو را غافلگیر کردم که به من خیره مانده بود. باز سر به زیر انداختم و دیگر نگاهش نکردم اما حس می‌کردم که صورتش از شراره نگاه او می‌سوزد. تنها آن وقت احساس اندک آراستگی کردم که شیخ‌زاده بانو برخاست و به نماز مغرب ایستاد. سنی‌ها هر نمازی را باید حتماً به وقت خودش بخوانند، و گرنه چون از موعد آن گذشت قضا خواهد شد. یک ساعت بیشتر بر سر سجاده بود و به رکوع و سجود می‌رفت و در آن حال نیز چشمانش شرربارش همچون شاهینی که در پی شکار کبوتر باشد از چشمان رمیده من مفلک نمی‌شد. خواستم برخیزم و خودسرانه بروم ولی نگذاشتند و گفتند شیخ‌زاده بانو فرموده‌اند تا فردا صبح که به سرریل‌آباد برمی‌گردم باید مهربانان‌اندرون باشم، خاصه که در ساختمان پیرونی کسی نیست که من با او بنشینم، چون شیخ عموبه سرریل‌آباد رفته است. بر سر شام، میزبان من گویا به جبران آن برخورد خشن ترمشی از خود نشان داد و خودش در بشقاب غذا ریخت. بعد از شام، این بار به نحو دیگری سئوال پیچم کرد و پرسید که از اصول دین و فروع آن چه می‌دانم، آیا نماز خواندن بلدم، روزه می‌گیرم، یا از قرآن چیزی خوانده‌ام؟ گفتم همه می‌گویند که نماز و روزه هنوز بر من واجب نشده و قرآن خواندن را نیز به همان اندازه بلدم که در مکتب آموختم و سوره یاسین را خوب می‌توانم بخوانم. تأکید کرد که نماز و روزه و رعایت همه آداب دینی بخصوص آموختن قرآن حتی در این سن و سال ضروری است، خاصه برای من که پسر امام جمعه‌ام و از نسل مجتهدان قوم.

پاسی از شب گذشته مرخصم کردند تا به اتاقی در همان اندرون، که برای خوابم تعیین کرده بودند، بروم و بخوابم. پیرزن خوشرو و مهربانی که خدمتگاران‌اندرون و خاص خدمت شیخ‌زاده بانو بود مرا به آن اتاق راهنمایی کرد. این زن که خات‌عایشه (عایشه خاتون) نام داشت پیش از آنچه از اسمش حدس بزنید شریف و مهربان بود، پیش از اینکه جای مرا پهن کند چندین بار سرو صورتش را بوسید و قربان و صدقه‌ام رفت و از مرحوم

پدرم و مهربانیها و محبتهای او نسبت به خودش و شوهرش به حسرت یاد کرد و چندین نورافکن نور به کوز پدرم فرستاد. در پایان حرفهایش باز مرا بوسید و شب بخیری گفت و رفت.

من با آنکه بسیار خسته و کسل بودم آنقدر دستخوش خیالات درهم و افکار پریشان شده بودم که مدتها در رختخواب غلت زدم و خوابم نمی برد. آخر هم نفهمیدم کی به خواب رفتم.

نزدیک اذان صبح که هوا هنوز تاریک و ستاره به آسمان بود یکی با هیجان خاصی بیدارم کرد. در پرتو فانوسی که در دست خات عایشه بود او را شناختم و جويا شدم که صبح به این زودی چرا بیدارم کرده است. به جای جواب دستور داد که هر چه زودتر لباسهایم را بپوشم و بی سرو صدا به دنبالش بروم. از هولی که از این تحکم به دلم ریخت اطاعت کردم و خود او هم در لباس پوشیدن به من کمک کرد. حاضر که شدم فانوس یا چراغ بادی را خاموش کرد، دست مرا گرفت و آهسته از پله ها پایینم برد. در حیاط نیز از پای درختها مرا به دنبال خود کشید و پشت سرهم تأکید می کرد که صدا بلند نکنم. راستش ترسیده بودم و نمی دانستم موضوع چیست و چه اتفاقی افتاده است.

پس از عبور از حیاط اندرون و رسیدن به کوچه باغ آلبالو خات عایشه مرا بوسید، دستم را در دست جوانی که به انتظار ایستاده بود گذاشت و باز به او سفارش کرد که هر چه زودتر مرا به محل موعود برساند، محلی که من نمی دانستم کجا است. جوان دستم را گرفت و به سرعت مرا به دنبال خود کشید تا از ساختمان مسکونی شیخزاده بانو یعنی از اندرون بیرون رفتیم.

اینک داخل آبادی شده بودیم. جوان اندکی از سرعت خود کاست ولی تأکید کرد که حرف نزنم و همراهش بروم. از کوچه ای سربالا که شیب تندی داشت بالا رفتیم. چند سگی پارس می کردند ولی جوان بی توجه به پارش آنها همچنان مرا با خود می کشید. هوا هنوز تاریک بود. در پیچ کوچهای که در «بالاده» قرار داشت دم در خانه ای توقف کرد و در زد. جوابی نیامد. آنقدر زد تا آخر صدایی از درون خانه برخاست و پرسید کیستی؟

— اسماعیل پسر خات عایشه هستم. زود در را باز کنید که کار واجبی با شما دام.

مردی و زنی با هم بیرون آمدند و با تردید و تعجب در را گشودند. اسماعیل مرا با خود به داخل حیاط کشید و به آنها گفت که در را ببندند.

هر چهار به درون خانه رفتیم. کلبه محقر و تاریک و دودزده ای بود و فقط یک پیه سوز که چراغی با روغن کرچک یا روغن دیگری بود اندک نوری به دیوار می تاباند. پس از معرفیهای لازم معلوم شد مرد صاحبخانه

حسن بیگ از خرده مالکان یال آبادی است که مختصر عرفه ای در آن ده دارد و زن او عصمت خانم خاله ناتنی من است. من تا به آن دم از عصمت خانم خاله ناتنی خودم که در یال آباد زن خرده مالکی باشد چیزی نشنیده بودم. اسماعیل از قول مادرش خات عایشه توضیح داد که از طرف شیخزاده بانو مأمور بوده است دمدمهای صبح این بچه را راحت کند یعنی او را باشیرآلوده به زهر به آن دنیا بفرستد تا دیگر به سراغ ارث و میراث پدرش نیاید. و چون خدا را خوش نمی آمد که طفل معصومی را بیجهت بکشد و حاضر نبود مرتکب معصیت کبیره قتل بشود اینک او را از مهلکه دربرده و فرستاده است تا حسن بیگ محبت بکند و هر چه زودتر او را که خواهرزاده زنش است و یتیم و صغیر هم هست به نقطه امنی برساند.

از این خبر هشتم لرزید. حس کردم حال بره ای را دارم که گرگی درنده در کمینش بوده و اینک به سعی چوپان هشیاری نجات یافته است. دلم به معصومی خودم سوخت از اینکه اصلاً به طلب ارث نیامده بودم و بیجهت کشته می شدم. خاله نادیده و ناشناخته ام چندین بار مرا بوسید و به سینه فشرد و گریست. حسن بیگ فقط فحش می داد و می گفت آن نماز و آن سجاده به کمرش بزند که دعوی ارشاد و روحانیت می کند و حال آنکه از شیطان ملعون تر است. خاله که خودش از مریدان شیخزاده بانو بود چنین قساوتی را از او باور نمی کرد و تکذیب هم نمی توانست بکند.

اکنون بحث بر سر این مطلب در گرفته بود که مرا به کجا ببرند. دیگر برگرداندن من به سرریل آباد صلاح نبود چون آنجا نیز تا حدی در قلمرو نفوذ شیخزاده بانو می بودم. تا مهاجرت راه دوری بود و مستلزم صرف وقت و خرج که حسن بیگ هیچکدامش را نداشت. بهترین راه حل به نظرشان چنین آمد که مرا به پیرولی باغ که نزدیکتر بود برسانند و به قاضی عسکر بسپارند تا او ترتیب بازگشت مرا به مهاجرت بدهد.

معطلی جایز نبود. حسن بیگ برخاست و آماده شد. و ضمناً به اسماعیل سپرد که در باره سفر کوتاهش به پیرولی باغ به کسی چیزی نگوید. قرار شده بود در اندرون نیز شایع کنند که بچه نیمه های شب خودش از خواب برخاسته و از ده رفته است.

نزدیکهای ساعت ۹ صبح بود که به پیرولی باغ رسیدیم و یکسر به خانه اربابی رفتیم. قاضی عسکر دم در اصطبل ایستاده بود و به مهترش که یکی از اسبهای اصیل قیمتی او را می گرداند نگاه می کرد. تا ما را دید خندید. با حسن بیگ خوش و بش کرد و از من پرسید که مگر باز هندوانه دزدیده ام؟ من از خجالت سر به زیر انداختم.

خاطرات يك مترجم (بقیه)

حسن بیگ قاضی‌عسکر را به کناری کشید و شرح ماجرا را در گوشش گفت. دیدم رنگ قاضی سرخ و پرافروخته وز یرلب زمزمه‌ای کرد و فحشی داد. حسن بیگ با وجود تعارفهای جدی قاضی‌عسکر به ماندن، به یال‌آباد برگشت. امرا به اتاق بیرونی فرستادند تا هر وقت کاروانی برای بردن غله به مهاباد آماده شد مرا همراه آن بفرستند.

نزدیک به سه ماه طول کشید تا چنین کاروانی راه افتاد. این سه ماه اقامت اجباری در پیرولی باغ از خوشترین ایام دوران کودکی من بود و خاطره‌های شیرینی از آن مدت به یاد دارم که ذکرش مایه طول کلام خواهد شد. نهار و شام را با آقا و خانم در اندرون

می‌خوردیم و شبها در اتاق بیرونی می‌خوابیدیم. از آنجا که زن و شوهر اولاد نداشتند بیمیل نبودند که مرا به فرزندی قبول کنند ولی قاضی‌عسکر صلاح در آن می‌دید که من باز به مهاباد بروم و به تحصیل ادامه بدهم.

سرانجام شبی از شبهای اواسط پاییز که هوا بسیار سرد بود کاروانی با بار گندم به مقصد مهاباد حرکت کرد. قاضی‌عسکر نامه‌ای به قاضی بزرگ نوشت و با من به کاروانسالار سپرد تا در محکمه قاضی بزرگ تحویل‌مان دهد. آفتاب بالا آمده بود که به مهاباد رسیدیم، و کاروانسالار پس از خالی کردن بارها در کاروانسرا مرا به محکمه برد و با نامه تحویل داد.

کوشش‌های مرکز آموزش فیلمسازی (بقیه)

از ایشان دعوت به عمل آورد.

روز دوشنبه ۱۶ آبان‌ماه آقای «کارل زمان» به مرکز آموزش فیلمسازی آمد. آقای «نصرت کریمی» - فیلمساز ایرانی - نیز به عنوان مترجم در این جلسه حضور داشت. همچنین آقای «زاخر» - فیلمساز آلمانی و مهمان فستیوال نیز برای دیدار از مرکز آموزش فیلمسازی آمده بود. در این جلسه هنرجویان دوره دوم کلاسهای فیلمسازی (زنده و نقاشی متحرک) نخست چند فیلم نقاشی متحرک کوتاه و پس از آن فیلمهای زیر را نمایش دادند:

- ۱- بهار در آینه (ساخته رضا خزائی پارسا).
 - ۲- همه جا سرزمین گلهاست (ساخته علی رسولی).
 - ۳- کچل (ساخته حسن کریمی).
- آنگاه هنرجویان با «کارل زمان» به گفت و گو

نشستند. بیشتر سئوال‌های هنرجویان پیراهون‌شپوهی کار «زمان» در فیلمسازی (زنده و انی‌میشن) و درباره‌ی فیلمهای ایشان (بویژه فیلم «کراتات» که در فستیوال امسال نمایش داده شد) بود.

«کارل زمان» نیز از هنرجویان و شرایط و چگونگی کارکردن و فیلمهای آنان پرسش‌هایی کرد و با کار مرکز آشنا شدند.

همچنین فیلم «زندگی» ساخته آقای نصرت کریمی نمایش داده شد.

در خاتمه وقتی «کارل زمان» از هنرجویان جدا میشد به ایشان گفت: «من خوشحالم که شما هم کم‌کم وارد کار سینما و فیلمسازی میشوید و می‌فهمید که چه کار مشکلی است».

متن کامل گفت و گو با «کارل زمان» و پرسش و پاسخ‌های هنرجویان در این جلسه، در پنجمین شماره «خط و ربط» چاپ خواهد شد. مرکز آموزش فیلمسازی

اخبار پرسنلی (بقیه)

امیدواریم با ارائه‌ی بهترین کوششها، شاهد توفیق دائمی آنان باشیم.

- ۱- آقای احمد رازقی منش، حسابرس اداره‌ی حسابرسی
- ۲- آقای محمدرضا کیهانی، مربی نقاشی کتابخانه‌ی کتابم
- ۳- آقای محمدتقی جواهری گیلانی، کارشناس فرهنگی امور کتابخانه‌های منطقه‌ی ۲
- ۴- آقای قاسم احمدی، متصدی انبار پخش و فروش
- ۵- خانم مونس رحیمی منش، ماشین‌نویس و بایگان

مرکز آموزش فیلمسازی

۶- خانم مرجان کریم، مربی نقاشی کتابخانه‌ی شماره یک تهران

۷- خانم فرزانه رشیدیان، ماشین‌نویس و بایگان امور کتابخانه‌های منطقه‌ی یک

۸- خانم صغری کاشانی نیکو، منشی امور سینمایی

۹- خانم فاطمه دولو، کارمند روابط عمومی

۱۰- خانم سکینه سجادیان، کتابدار کتابخانه‌ی شهرکرد

اخبار و رویدادهای پرسنلی کانون را در آبانماه ۲۵۳۶ به اطلاع همکاران عزیز میرسانیم:

ازدواج

پیوند زناشوئی که لطیفترین و گرانبهارترین پدیده هستی است در قلوبتان جاودان باد.

آغاز زندگی مشترکتان راصمیمانه تبریک میگوئیم:

۱- خانم پریش آریین کتابدار کتابخانهی کودک رهنان

۲- خانم حمیده راستگو جهان تیغی، کتابدار کتابخانهی کودک زابل

۳- خانم فاطمه رضا بخش، کتابدار کتابخانهی بندر پهلوی

۴- خانم شهلا کریم، پژوهشگر مرکز فیلم استریپ

۵- خانم پروین سلو کدار، کارمند آموزش فنی کتابداران

۶- آقای کامبیز صمیمی مفخم، دستیار عروسک ساز مرکز آموزش تئاتر

۷- آقای حسن سلمانی زاده، سرایدار کتابخانهی راور

۸- آقای عباسعلی شرفی، کارمند مالی ناحیهی غرب

۹- آقای رحیم قاسمیان طالقانی، خدمتگزار کتابخانهی فومن

۱۰- آقای عبدالحسین حسامزاده، کارمند امور سینمایی

۱۱- آقای محمدعلی یوسفی، کمک انباردار امور سینمایی

تولد:

جاودان باد لبخند شیرین و چهره خندان کودکانتان

که دنیائی از شادی را برایتان به ارمغان میآورد، تولد نورسیده مبارک باد.

۱- خانم کنیزه رضایوسفی مقدم، جانشین مسئول درجهی ۲ کتابخانهی گناباد

۲- خانم مهناز ترابی مسئول، درجهی ۲ کتابخانهی سمنان

۳- خانم صدیقه سرفرازیان، منشی امور کتابخانههای منطقهی ۲

۴- خانم فاطمه فرهمندپناه، کتابدار کتابخانهی گلباف

۵- خانم معصومه حسینی انارک، کتابدار کتابخانهی جیرفت

۶- خانم محبوبه شالفروشان، کتابدار کتابخانهی گناباد

۷- خانم فاطمه ادیب اسگاش کتابدار کتابخانهی رشت

۸- خانم جنت السادات مظلوم حسینی، کتابدار کتابخانهی

کرمانشاه

۹- خانم زهرا غفاری، ماشین نویس و بایگان مرکز

گرافیک

۱۰- آقای خسرو مخزنئی، مسئول امور بانکی و تریخس کالا

۱۱- آقای اردشیر صالحی، مسئول حقوق و دستمزد

اداره ی حسابداری

۱۲- آقای محمد رضا حاجی آقابزرگی، کارمند اداری

ناحیهی گیلان

۱۳- آقای حسین ولی محمدآبادی، خدمتگزار کتابخانهی

اصفهان

۱۴- آقای عبدالله آسوده، خدمتگزار کتابخانهی سمیرم

۱۵- آقای صادق حاتمی، کتابدار سیار روستائی

کتابخانهی شماره ۴ رضائیه

۱۶- آقای ولی الله شریفزاده، سرایدار کتابخانهی ساوه

ترفیع

ترفیع همکاران عزیز را تبریک میگوئیم و امیدواریم

همچون گذشته در انجام وظایف محوله کوشا باشند.

۱- خانم عصمت السادات داوری از کتابداری کتابخانهی

اراک به مسئول درجهی ۲

۲- خانم طیبه عربشاهی از کتابداری کتابخانهی زاهدان

به جانشین مسئول درجهی یک

۳- خانم ناهید ضرغامی از کتابداری کتابخانه شماره

۶ تهران به مسئول درجهی ۱ کتابخانهی ۲۲ تهران

۴- خانم نرجس خاتون احمدنژاد از کتابداری کتابخانهی

غازیان به مسئول درجهی ۲

۵- خانم گیتی فیروزی از کتابداری کتابخانهی شاه آباد

غرب به جانشین مسئول درجهی ۲

انتقال و تغییر سمت:

۱- آقای داریوش سنائی سرپرست قسمت استخدام

اداره پرسنل به کارشناس فرهنگی منطقهی ۲

۲- آقای رجب عسگری خدمتگزار کتابخانهی شماره ۱۳

تهران به کتابخانهی آباد

۳- آقای محمد صادقی لاغره خدمتگزار قسمت خدمات

اداری به کتابخانهی کانون کارآموزی کرج

۴- آقای هوشنگ مهربخش خدمتگزار کتابخانهی

شماره ۶ تهران به نگهبانی قسمت خدمات اداری

کارکنان جدیدالاستخدام:

در ماههای گذشته دوستان زیر همکاری خود را

با کانون آغاز کردند.

گشایش کتابخانه‌ی دوم در شهر کرمان (بقیه)

راکفلر بیادگار دفتر یادبود کتابخانه را امضاء نموده و در سخنرانی مشروحی از تحولاتی که فعالیت‌های کانون از نقاط مشخص و روشن آنست تحسین نمود. دیدن فعالیت‌هایی دیگر از مرکز هنرهای تجسمی در زمینه خلق آثار باتیک و ابراز تفقد نسبت به برندگان مسابقه تنیس روی میز استان که در تابستان سال جاری به ابتکار فدراسیون تنیس روی میز ایران و کانون نقطه پایان بازدید علیاحضرت شهبانوی ایران از کتابخانه بود این بازدید یکساعت و ده دقیقه بطول انجامید. جای دارد از عموم همکاران و کتابداران گرامی ناحیه ۲ به خاطر برگزاری شایسته این رویداد برجسته به نیکی یاد شود. موفقیت بیشتر آنان را آرزو می‌کنیم.

مورد توجه معظم‌لها قرار گرفت و در یکی از بخش‌های کتابخانه نمونه‌هایی از قالیچه‌های بافته شده کلاسهای قالیبافی کتابخانه‌های کرمان و همچنین زیلوبافی اعضای روستایی را مورد ملاحظه قرار دادند. در این دیدار چند تن از اعضای هنرمند کتابخانه روستایی کرمان بهنگام بافتن زیلو به خواندن چند دوبیتی که در محل مرسوم است پرداختند.

در سالن نمایش فیلم ساخته‌ای از مرکز سینمای آموزشی کانون بنام «خون» از عباس کیارستمی به نمایش در آمد و بازسازی چند قطعه هنری برمبنای فعالیت‌های مرکز هنری راکفلر عرضه شد. در پایان پس از توشیح دفتر یادبود کتابخانه آقای نلسون

کارنامه

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
اخبار داخلی

شماره‌ی ۸ (دوره‌ی دهم) آبان‌ماه ۲۰۳۶
چاپخانه‌ی خوشه تلفن ۳۱۸۰۶۵

گراور از: پاسارگاد تلفن ۳۹۱۷۱۸

گل غمگین

در صبحی بهاران
گل در باغچه اشک می‌ریخت
در آسمان باز و بیکران
ابر از باد می‌گریخت
گل با خود می‌گفت:

من در این باغچه

هیچ دوستی ندارم

زیرا که از خواب بیزارم

گلها و باغبان این باغچه

همیشه در خوابند

مانند یک خرگوش اسیر

صبح تا شام می‌خوابند

گل ناگهان غمگین شد

فریاد کشید:

ای باغبان ای گلها بیدار شوید

دیگر از خواب خرگوشی بیدار شوید

بیدار شوید

تارهای باغچه را پاک کنید

تاریکی را رسوا کنید، رسوا کنید.

علی‌اکبر رشیدی قادری ۱۳ ساله عضو کتابخانه ساری

تسلیت به همکاران:

زندگی در بطن حوادث است و از فاجعه‌تپه نیست. ما نیز خود را در غم جانکاه همکار عزیزمان خانم شبابی منشی امور اداری در مرگ پدر از دست رفته شریک میدانیم.

با رهنمود مرگ به سوی حقیقت شتافتن نیز جزئی از فاجعه هستی است. باشد که در برابر هرگلی که پژمرد، صدها غنچه جوانه زند.

ماه گذشته همکار عزیزمان خانم پروانه درویش صفت کتابدار کتابخانه‌ی اصفهان همسر خود را از دست داد. ما این مصیبت غم‌انگیز را از طرف خود و کلیه‌ی کارکنان کانون به ایشان تسلیت می‌گوئیم.

همکار صمیمی ما، احمد اندبیل مقدم، کتابدار روستاهای گیلان، مادر گرامی خود را در پس یک بیماری از دست داد. امیدواریم ما را در غم عزیز از دست‌رفته سهیم بداند.

گزارش هفته کتاب

هفته کتاب، در تاریخ ۲۲ تا ۲۶ اردیبهشت ماهی با حضور وزرای فرهنگ و هنر و آموزش و پرورش و آموزش عالی آغاز شد.

در این مراسم که با بیانات جناب آقای دکتر گنجی وزیر آموزش و پرورش و آموزش عالی آغاز شد. سخنرانان گزارش‌هایی پیرامون مسائل کتاب و کتابخانه‌ها بیان داشتند و چندین بار از اقدامات قانون تقدیر به عمل آمد. مدیر امور منطقه ۲ کتابخانه‌های کانون نیز طی سخنانی از تاریخچه کانون و بویژه فعالیت‌های کتابخانه‌ها و انتشارات یاد کرد.

در پایان این مراسم، کتابداران برگزیده نواحی دوازده گانه امور کتابخانه‌ها و ده نفر از اعضای فعال کتابخانه‌های ناحیه تهران، جوایزی از جناب آقای گنجی دریافت کردند.

نام همکاران کتابدار و اعضای فعال به شرح زیر است:

الف - کتابداران:

۱- خانم مهین دخت ترابی - مسئول کتابخانه مرکزی سفهان

۲- خانم فهیمه آگوش خوجینی - کتابدار کتابخانه شماره ۴ اصفهان

- خانم شاهزاده موسوی - کتابدار کتابخانه شماره ۲ آبادان

۴- خانم طاهره تقوی - کتابدار کتابخانه شماره ۳ شیراز

۵- خانم زهرا اربابیون - مسئول کتابخانه قم

۶- خانم زهرا آقا بزرگی - مسئول کتابخانه ساوه

۷- خانم مهین لاری لواسانی - مسئول کتابخانه شماره ۲ تهران

۸- خانم اقدس افشارزاده - مسئول کتابخانه شماره

۹ تهران

۹- خانم مهین رازانی - کتابدار کتابخانه شماره ۲۵ تهران

۱۰- آقای علی یگانه - کتابدار روستائی جم و دشتی در ناحیه فارس

۱۱- آقای حسین رحمانی نژاد - کتاب‌برسان سیارتهران

۱۲- خانم نسرین رضائی زارع - مسئول کتابخانه شماره ۱ بندرپهلوی

۱۳- خانم ام‌البنین طیبی - مسئول کتابخانه شاهی

۱۴- خانم گیتی فیروزی - مسئول کتابخانه شاه‌آباد غرب

۱۵- خانم مهین حمدالله زاده - مسئول کتابخانه شماره ۲ رضائیه

۱۶- خانم زهرا صادقی - مسئول کتابخانه رفسنجان

۱۷- خانم مهینا رویگریان - مسئول کتابخانه ساری

۱۸- خانم لاله آل‌مذکور - مسئول کتابخانه رشت

۱۹- خانم هاجر صفارزاده - مسئول کتابخانه شماره ۲ مشهد

۲۰- آقای احمد اندبیل مقدم - کتابدار روستائی گیلان

ب - اعضای فعال کتابخانه‌های تهران:

۱- خانم طاهره قدرت‌بیگی - عضو کتابخانه شماره ۲۵

۲- آقای محمد رضا جداری عطاران - عضو کتابخانه شماره ۳

۳- آقای کمال ولک‌چی - عضو کتابخانه شماره ۲

۴- آقای محمد تقی آصفی - عضو کتابخانه شماره ۱۰

۵- آقای محمد رضا عباسی - عضو کتابخانه شماره ۱۰

۶- آقای باقر بحری - عضو کتابخانه شماره ۱۲

۷- خانم شمس جباززاده - عضو کتابخانه شماره ۱۲

۸- آقای ناصر کبیری - عضو کتابخانه شماره ۱۷

۹- آقای محمد خضرائی - عضو کتابخانه شماره ۵

۱۰- خانم طاهره تاجیک - عضو کتابخانه شماره ۷



گشایش کتابخانه‌ی دوم کانون در شهر کرمان

بکار میپردازد، از کلاس هنرهای تجسمی برخوردار است و فضاهای سالن نمایش، سالنهای مطالعه و قسمتهای آموزش های هنری اجازه میدهد تا در این کتابخانه همه امکانات فراهم گردد.

دفتر ناحیه کرمان و هرمزگان نیز با برخورداری از انبار کتابی که جنب کتابخانه ساخته شده بیشتر از گذشته در رفع نیازهای کتابخانه‌ها موفق خواهد بود.

پس از استماع این گزارش کتابداران کتابخانه و مسئولان قسمتهایی از کانون و ناحیه که در تدارک کتابخانه کوشیده بودند معرفی شدند. در پی آن کلاس فیلم انیمیشن مورد بازدید قرار گرفت. قسمت مطالعه نوجوانان و قسمت کودکان از بخشهایی بودند که اعضای کتابخانه از کوششهای خود با علیاحضرت شبهبانو سخن گفتند. نمایشگاه آثار کودکان و نوجوانان و فعالیتهای مرکز هنرهای تجسمی در زمینه باتیک

بقیه در صفحه ۱۸

ساعت ۱۱:۳۰ روز بیست و چهارم مهرماه سال ۲۵۳۶ علیاحضرت شبهبانوی ایران، دومین کتابخانه کانون در شهر کرمان را گشودند. در ابتدای این مراسم که تنی چند از وزیران، مقامات مملکتی و میهمانان ویژه اعلیحضرتین (آقای نلسون راکفلر و بانو) شرکت داشتند، مدیر عامل کانون مقدم علیاحضرت شبهبانورا گرامی داشته و معظم‌لها با ابراز مرحمت به نماینده خردسال کودکان و نوجوانان عضو کتابخانه گزارش رئیس ناحیه کانون در کرمان و هرمزگان را استماع فرمودند. در این گزارش بعرض رسید: در طول پنج سال گذشته پس از تشریف‌فرمایی قبلی علیاحضرت شبهبانو نخستین کتابخانه کانون در کرمان آغاز بکار کرد و از آن زمان تاکنون ۲۱ کتابخانه با یاری مقامات استان و شهرستانهای استان و به‌همت کانون پسا گرفته است. کتابخانه روستایی کرمان نیز به ۷۰ روستا کتاب میرساند. کتابخانه شماره دو کرمان با ۸۰۰۰ جلد کتاب و مواد خواندنی و چهار نفر کتابدار